دوشنبه12/9/1403 -30 جمدی الاولی 1446-2دسامبر 2024-درس50فقه القیاده (فقه رهبری سازمانی) – شرائط رهبری –صداقت شرط صحت رهبری-

مساله40:صداقت شرط تاثیر رهبری سازمانی است.

***شرح مساله***: معلوم شد که در محور مدیریت رفتار سازمانی ،سازمان به دنبال انگیزش کارکنان است عوامل انگیزش در این محور عبارتند از رهبری ،ارتباطات،اصلاحات و حل تعارضات . بحث ما در سال جاری در رهبری سازمانی به عنوان رکن اول مدیریت رفتار سازمانی است که خود دارای دو رکن نفوذ و هدایت است و قبلا گفته شد که نفوذ با عدالت و هدایت با علم و آگاهی بخشی تحقق می یابد . و نیز معلوم شده بود که هدایت شرائط مدرج دارد مثل ایمان ،تقوی و یقین که به ترتیب شرط صحت ،قبول و کمال هدایت هستند و نهایتا کمال هدایت را که مشروط به یقین است به عنوان یک قاعده فقهیه اداریه پذیرفتیم با این کارکرد که کارمند و کارگزار را هر آن در مسیر صحیح و مستقیم سازمان ،با انگیزه تر ،عارف تر،مستحکم تر قرار میدهد تا خود وسازمانش را تعالی وبهبود مستمر ببخشد .و در این مسیر هرگز شک و تردید به خود راه نمیدهد و یقینش نقض نمیشود . در این راه روشن همواره اهداف سازمان را بر اهداف خودش تر جیح میدهد . حال سوال این است که رهبری سازمانی چگونه این کمال را در کارمند مهتدی ایجاد میکند . همانطوریکه بار ها گفته شد رهبری سازمانی اولا وظیفه مدیران مسئول است ونه یک منصب وثانیا رفتاری[[1]](#footnote-1) است و نه دستوری .لذاباید توسط مدیری این رهبری صورت گیرد که خودش از کمال هدایت بر خوردار باشد تا بتواند چنین تاثیر خطیری را در پیروان و کارکنان داشته باشد عالمی صدیق باشد که فعلش قولش را تصدیق میکند[[2]](#footnote-2) و تصدیق[[3]](#footnote-3) میکند و راست می انگارد مبانی ، اصول و اهداف سازمانش را . صدیقین و صادقین با معنایی[[4]](#footnote-4) که شد از درجه تاثیر گذاری بالایی برخوردارند . و خداوند به عنوان عالی ترین مدیر امر به بودن به صادقین[[5]](#footnote-5) میکند که وقتی در صراط مستقیم قرار میگیرند از آنها به صدیقین[[6]](#footnote-6) تعبیر میشود بودن با اینان و تبعیت از آنان باعث هدایت یابی روبه کمال میشود سیمای آنها هم سیمای [[7]](#footnote-7)صدیقین میشود یعنی علامت و لباس [[8]](#footnote-8)و نشان آنان علامت صداقت است که نشان از این میدهد که حرکات وسکنات آنها مطابق با واقع است واقع نما است زیرا صدق به معنی تطابق با واقع هم هست[[9]](#footnote-9) همین تطابق است که نور واقع و باطن را به بیرون منتقل میکند صداقت جمال[[10]](#footnote-10) آنهاست زیبایی معنوی به آنها بخشیده است جذاب شده اندو باعث روشنایی راه برای پیروان میشود . وآنان در اثر اقتباس از این نور منیر مستنیر میشوند و در راه روشن حرکت میکنند و جلو میروند بدون کدروت و قذارت های رقابتی و حسادتی بلکه فقط به افق اعلی و مبین نظر می اندازند و پیش میروند . اینان هدایت یافتگان هستند تحت رهبری سازمانی صادق و صدیق . بنابر این میتوان نتیجه گرفت که یکی از عوامل تاثیر گذاری رهبری سازمانی در پیروان ،صداقت رهبر هادی است که فعلش قولش را تصدیق میکند نیت صادقه[[11]](#footnote-11) دارد موقن است ویقین ایجاد میکند پیروان را موقن میکند لذا واحب است در گزینش مقامات سازمانی صداقت آنها را و درجه تصدیق آنها را سنجید وشناخت بعد برگزید(حکم تکلیفی برای گزینش گران) تا وقتی در مقام ادای وظیفه رهبری برمی آیند درست رهبری کنند .صادقانه رهبری کنند یعنی رهبری مبتنی بر صداقت[[12]](#footnote-12) داشته باشند تا برانگیزانند[[13]](#footnote-13) و براه بیندازند کارکنان و پیروان را .(حکم وضعی رهبری صحیح ) صحت واثر بخشی رهبری منوط و مشروط به صداقت مدیر راهبر است فافهم.

**فتحصل** : صداقت شرط تاثیر رهبری سازمانی است.

1. امام صادق(ع) فرمود:"کُونُوا دُعَاةً للنّاسِ بِالخَیرِ بَغَیْرِ اَلْسِنَتِکُمْ، لِیَرَوُا مِنْکُمْ اَلاِجْتِهادَ والصِّدقَ والوَرَع)مردم را با غیر زبانتان به کار نیک فرا بخوانید، تا کوشش، راستی و پرهیزکاری را از شما مشاهده کنند . اصول کافی، ج2، ص86. [↑](#footnote-ref-1)
2. **الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏1 ؛ ص36(صحیحه متصله عادیه حارث بن المغیره النصری)**

   عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع‏ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ قَالَ يَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ‏ فِعْلُهُ‏ قَوْلَهُ‏ وَ مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ.

   ابوعلی حارث بن مغیره نصری کوفی بصری، از اصحاب [امام باقر](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A7%D9%85%D8%A7%D9%85_%D8%A8%D8%A7%D9%82%D8%B1" \o "امام باقر" \t "_blank) و [امام صادق](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A7%D9%85%D8%A7%D9%85_%D8%B5%D8%A7%D8%AF%D9%82" \o "امام صادق" \t "_blank) (علیهما‌السّلام) و از محدثان [شیعه](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%B4%DB%8C%D8%B9%D9%87" \o "شیعه" \t "_blank) در عصر امام کاظم (علیه‌السّلام) بوده و از مقامی والا برخوردار بوده است. ابوعلی حارث بن مغیره نصری کوفی بصری، اهل [بصره](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A8%D8%B5%D8%B1%D9%87" \o "بصره" \t "_blank) و از قبیله [بنی نصر](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A8%D9%86%DB%8C_%D9%86%D8%B5%D8%B1" \o "بنی نصر (پیوندی وجود ندارد)) بود و از اصحاب امام باقرو امام صادق (علیهما‌السّلام) به شمار می‌رفت.  
   از آن دو بزرگوار و [امام کاظم (علیه‌السّلام)](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A7%D9%85%D8%A7%D9%85_%DA%A9%D8%A7%D8%B8%D9%85_(%D8%B9%D9%84%DB%8C%D9%87%E2%80%8C%D8%A7%D9%84%D8%B3%D9%91%D9%84%D8%A7%D9%85)" \o "امام کاظم (علیه‌السّلام)" \t "_blank)، [زید بن علی](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%B2%DB%8C%D8%AF_%D8%A8%D9%86_%D8%B9%D9%84%DB%8C" \o "زید بن علی" \t "_blank) و [اصبغ بن نباته](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%B5%D8%A8%D8%BA_%D8%A8%D9%86_%D9%86%D8%A8%D8%A7%D8%AA%D9%87" \o "اصبغ بن نباته" \t "_blank) روایت کرده است.  
   کسانی چون [صفوان بن یحیی](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%B5%D9%81%D9%88%D8%A7%D9%86_%D8%A8%D9%86_%DB%8C%D8%AD%DB%8C%DB%8C" \o "صفوان بن یحیی" \t "_blank)، [ثعلبة بن میمون](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%AB%D8%B9%D9%84%D8%A8%D8%A9_%D8%A8%D9%86_%D9%85%DB%8C%D9%85%D9%88%D9%86" \o "ثعلبة بن میمون" \t "_blank) و [هشام بن سالم](https://fa.wikifeqh.ir/%D9%87%D8%B4%D8%A7%D9%85_%D8%A8%D9%86_%D8%B3%D8%A7%D9%84%D9%85" \o "هشام بن سالم" \t "_blank) از وی روایاتی نقل کرده‌اند.  
   [نجاشی](https://fa.wikifeqh.ir/%D9%86%D8%AC%D8%A7%D8%B4%DB%8C" \o "نجاشی" \t "_blank) او را در زمره محدثان شیعه و فردی بسیار موثق دانسته است،  اما ابن‌داود از ایشان بدگویی کرده است.

   حارث دارای مقامی ارجمند و والا بوده است و سخنان امام صادق (علیه‌السّلام) اشعار به عظمت شخصیت او دارد آنگاه که به گروهی که [یونس بن یعقوب](https://fa.wikifeqh.ir/%DB%8C%D9%88%D9%86%D8%B3_%D8%A8%D9%86_%DB%8C%D8%B9%D9%82%D9%88%D8%A8" \o "یونس بن یعقوب" \t "_blank) هم در میانشان بود فرمود: آیا مرجعی ندارید که به او مراجعه کنید؟ چرا به حارث بن مغیره رجوع نمی‌کنید؟  
   با در نظر گرفتن اینکه یونس بن یعقوب خود از شخصیت‌های بزرگ بوده، ارجاع امام او و امثال او را به حارث بن مغیره نشانگر عظمت و جلالت شأن حارث می‌تواند باشد.  
   در روایتی از امام صادق (علیه‌السّلام) وارد شده است که حارث بن مغیره همنشین [زید شحّام](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%B2%DB%8C%D8%AF_%D8%B4%D8%AD%D9%91%D8%A7%D9%85" \o "زید شحّام" \t "_blank) در [بهشت](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A8%D9%87%D8%B4%D8%AA" \o "بهشت" \t "_blank) است.]حارث بن مغیره دارای کتاب الحدیث می‌باشد [↑](#footnote-ref-2)
3. شرح الكافي-الأصول و الروضة (للمولى صالح المازندراني) / ج‏2 / 78 / «الشرح» ..... ص : 78

   (عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس عن حمّاد بن عثمان عن الحارث بن المغيرة النصري) بالنون و الصاد المهملة من بني نصر بن معاوية ثقة ثقة (عن أبي عبد اللّه عليه السّلام في قول اللّه تعالى إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ) ذكر اللّه سبحانه أوّلا شيئا من عجايب مخلوقاته و غرائب مخترعاته من إنزال الماء و إحياء الموات و إيجاد الثمرات و غيرها من اختلاف الوان الجبال و الناس و الدّواب و الأنعام ثمّ عقّبها بهذه الآية الشريفة تنبيها على أنّه لا يصلح للنظر في دلايل وحدته و المشاهدة لبراهين معرفته و القيام بأداء حقّ طاعته و عبادته إلّا العالمون و لا يخشاه إلّا الرّاسخون في العلم كما لا يخشى السلطان إلّا المقرّبون لأنّ الخشية على حسب العلم باللّه و بنعوت كماله و صفات جلاله و كلّما كان العلم به أقوى كانت الخشية له أشدّ كما روي «أنّ أعلمكم باللّه أشدّكم خشية له» و في تقديم المفعول دلالة على أنّ الّذين يخشون من بين عباده هم العلماء دون غيرهم و لو أخّر لكان المفاد أنّ العلماء لا يخشون إلّا اللّه و هذا أيضا صحيح إلّا أنّ في الأوّل من المبالغة في مدح العلم ما ليس في الثاني (قال يعني بالعلماء من صدّق فعله قوله) هذا التصديق من آثار العلم و الخشية و لوازمهما لأنّ العلم إذا صار ملكة راسخة في النفس مستقرّة فيها صارت النفس نورا إلهيّا وضوءا ربّانيّا تنقاد لها القوّة الشهويّة و الغضبيّة و ساير القوى الحيوانيّة و ينقطع عنه الهوى و الوساوس الشيطانية فترى بنورها عالم الكبرياء و الجلال و العظمة الإلهيّة فيحصل لها من مشاهدة ذلك خوف و خشية و هيبة موجبة للعمل له و الجدّ في العبادة و غاية الخضوع و عدم الإهمال بشي‏ء من أنحاء التعظيم و يخاف أن يأمر بشي‏ء و لا يعمل به لأنّ ذلك إثم و خيانة و نفاق فيكون فعله مصدّقا لقوله قطعا و ممّا ذكرنا ظهر أنّ العمل و [↑](#footnote-ref-3)
4. كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام / النص / 39 / المبحث الأول الإيمان ..... ص : 24

   «فقد نصّ الجوهري و الفارسي على أنّ الصدّيق هو الملازم للصدق الدائم عليه، الّذي صدّق فعله قوله، و الصدّيقون نبيون و غيرهم، و الصالحون صديقون و غيرهم، فكلّ نبيّ صدّيق، و لا ينعكس، و كلّ صدّيق صالح و لا ينعكس. [↑](#footnote-ref-4)
5. قندوزی در ینابیع المودّه می گوید: روزی سلمان فارسی به حضرت رسول اکرم(ص) عرض کرد آیا آیه «یا اَیّها الَّذینَ آمَنوا اتّقُوا اللّه و کُونوا مَعَ الصّادقینَ» مربوط به همه است یا مخصوص عده ای است.پیامبر(ص) پاسخ داد:امر و دستور آیه متوجه همه مؤمنان است؛ اما مقصود از صادقان تنها برادرم علی(ع) و اوصیای من پس از او تا روز قیامت می باشند.(6) 6. سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، ینابیع الموده، باب 38، (لبنان: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، [بی تا]) ج1، ص115.

   سیوطی از ابن عباس نقل می کند که: «وَ کُونُوا مَعَ الْصادِقِینَ» یعنی با علی بن ابیطالب(ع) باشید. جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بألمأثور، (قم: مکتبة آیة اللّه العظمی مرعشی نجفی، 1404 ق) ج3، ص291.

   حاکم حسکانی نیشابوری نیز روایتی از امام محمّد باقر(ع) نقل می کند که:وَکُونُوا مَعَ الْصادِقِینَ» یعنی با علی بن ابیطالب(ع) باشید. حاکم حسکانی؛ شواهد التنزیل (بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، 1393ق/1974م) ج1، ص260. [↑](#footnote-ref-5)
6. در روایتی از امام باقر(ع) چنین آمده است:اِنَّ الرَجُلَ لَیُصَدِّقَ حَتّی یَکْتُبُهُ اللّهُ صِدِّیقا.(31)آدمی بر اثر صدق و راستی، به مرتبه ای می رسد که خداوند او را صدّیق می نامد. اصول کافی، ج2، ص86.

    مقام «صدیقین» همان صراط مستقیم است که مسلمانان در هر نماز با گفتن جمله «اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم...» از خدا می خواهند که به راه آنان هدایت شوند. این متنعّمان به نعمت الهی که هدایت یافتن به راه آنان آرزوی هر مسلمانی هست، همان کسانی اند که در آیه دیگری از قرآن مجید بدین گونه معرفی شده اند:

   وَمَنْ یُطِعْ اللّه َ وَالرَّسُولَ فَأُوْلَئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّه ُ عَلَیْهِمْ مِنْ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِینَ وَحَسُنَ أُوْلَئِکَ رَفِیقا.(32) نساء، آیه 69.

   و آن کس که از دستورهای خدا و پیامبر اطاعت کند، با کسانی خواهد بود که خداوند نعمت خود را بر آن ها ارزانی داشته است، از: پیامبران و صدّیقان و شهدا و صالحان. و آنان رفیق های خوبی هستند.

   وجود یکپارچه صداقت و سراسر حقیقت امام علی (ع) به عنوان کامل ترین مصداق صدّیق که در روایت نبوّی آمده است: (و من الصدیقین علی بن ابی طالب...)(33) نشان دهنده عظمت مقام و والاییِ مرتبه صدیقین است. 33. شواهد التنزیل، ج1، ص154.

   از این جا می توان به این نکته دست یافت که درخواست مؤمنین از خدا برای هدایت شدن به راه صدیقان، برای امتثال فرمان الهی به همراهی با صادقان است که در آیه شریفه: «یَا اَیُّهَا الذِینَ امَنوُا اِتَّقوُا اللّهَ وَ کوُنوُا مَعَ الصَّادِقیِنَ) توبه، آیه 119. آمده است؛ چراکه همراهی با صادقان جز با پیمودن راه و گام زدن در مسیر آنان محقق نمی شود و توفیق انجام دادن این مهم و توان پرداختن به آن جز با عنایت و هدایت خداوند سبب سازِ بنده نواز به دست نمی آید.

   بنابراین اگر برابر فرموده امام باقر(ع) دست یابی و ارتقاء به مقام صدّیقان که مَثَل اعلا و نمونه کامل آن، وجود بی بدیل صدّیق اکبر امیر مؤمنان(ع) است به سبب راستگویی امکان پذیر است و این خصیصه مطابق تصریح امام صادق(ع) یکی از دو سبب برخورداری امام علی(ع) از جایگاه عظیم و موقعیت بی نظیر نزد پیامبر اسلام(ص) است.(35) پس نردبان صعود مسلمان به بالاترین قلّه های سعادت و کلید اصلی دست یافتن مؤمن به گنج ایمان، صدق و راستی با همه گستره و دامنه اش و در همه ابعاد و مراتب آن است و نشانه اش هماهنگی میان برون و درون انسان و مطابقت اندیشه و پندار و نهان با گفتار و کردار و عیان اوست. چه خوب فرمود آن پیشوای صادق امین:مَنْ لَمْ یَخْتِلفْ سِرُّهُ وَ عَلانیِتُهُ وَ فِعْلُهُ وَ مَقَالُهُ فَقَدْ اَدّی الاَْمَانَةَ وَ أَخْلَصَ اَلْعِبَادَةَ.(36) نهج البلاغه، نامه 26آن کس که نهان و آشکار و کردار و گفتارش دوگونه و ناهماهنگ نباشد امانت الهی را ادا کرده و عبادت خدا را خالصانه انجام داده است. [↑](#footnote-ref-6)
7. نهج البلاغة (للصبحي صالح) / 302 / فضل الوحي ..... ص : 300

   بِعُرُوقِهَا وَ جَاءَتْ وَ لَهَا دَوِيٌّ شَدِيدٌ وَ قَصْفٌ‏ كَقَصْفِ أَجْنِحَةِ الطَّيْرِ حَتَّى وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ص مُرَفْرِفَةً وَ أَلْقَتْ بِغُصْنِهَا الْأَعْلَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ بِبَعْضِ أَغْصَانِهَا عَلَى مَنْكِبِي وَ كُنْتُ عَنْ يَمِينِهِ ص فَلَمَّا نَظَرَ الْقَوْمُ إِلَى ذَلِكَ قَالُوا عُلُوّاً وَ اسْتِكْبَاراً فَمُرْهَا فَلْيَأْتِكَ نِصْفُهَا وَ يَبْقَى نِصْفُهَا فَأَمَرَهَا بِذَلِكَ فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ نِصْفُهَا كَأَعْجَبِ إِقْبَالٍ وَ أَشَدِّهِ دَوِيّاً فَكَادَتْ تَلْتَفُّ بِ بِرَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالُوا كُفْراً وَ عُتُوّاً فَمُرْ هَذَا النِّصْفَ فَلْيَرْجِعْ إِلَى نِصْفِهِ كَمَا كَانَ فَأَمَرَهُ ص فَرَجَعَ فَقُلْتُ أَنَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ **إِنِّي أَوَّلُ مُؤْمِنٍ بِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ أَوَّلُ مَنْ أَقَرَّ بِأَنَّ الشَّجَرَةَ فَعَلَتْ مَا فَعَلَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى تَصْدِيقاً بِنُبُوَّتِكَ وَ إِجْلَالًا لِكَلِمَتِكَ فَقَالَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ بَلْ‏ ساحِرٌ كَذَّابٌ‏ عَجِيبُ السِّحْرِ خَفِيفٌ فِيهِ وَ هَلْ يُصَدِّقُكَ فِي أَمْرِكَ إِلَّا مِثْلُ هَذَا (يَعْنُونَنِي) وَ إِنِّي لَمِنْ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةُ لَائِمٍ سِيمَاهُمْ‏ سِيمَا الصِّدِّيقِينَ وَ كَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَبْرَارِ عُمَّارُ اللَّيْلِ وَ مَنَارُ النَّهَارِ مُتَمَسِّكُونَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ يُحْيُونَ سُنَنَ اللَّهِ وَ سُنَنَ رَسُولِهِ لَا يَسْتَكْبِرُونَ وَ لَا يَعْلُونَ وَ لَا يَغُلُّونَ‏ وَ لَا يُفْسِدُونَ قُلُوبُهُمْ فِي الْجِنَانِ وَ أَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ**‏....

   من گفتم:(لااله الاالله) (نيست خدايي مگر الله). من اولين مومن به تو هستم و من اولين کسي هستم که اقرار کرد به اين که آنچه را که درخت امروز انجام داد، به امر خداوند تعالي و براي تصديق نبوت و تجليل و تعظيم سخن تو بود. در اين هنگام همه آن قوم گفتند: (اين شخص، پيامبر نيست) بلکه ساحري است دروغگو که سحرش شگفت انگيز است و در اين کار سبک دست (تردست). و آيا کسي جز اين شخص (مقصودشان من (علي بن ابيطالب) بودم) وجود دارد که اين ادعا و کار تو را تصديق کند؟ و قطعي است، من از قومي هستم که سرزنش هيچ سرزنش کننده اي آنان را در راه خدا از کار باز نمي دارد. چهره آنان چهره باعظمت ترين راستگويان است و سخن آنان سخن نيکوکاران. شب بيدار، و هدايتگران روز. آنان هستند تسمک کنندگان به قرآن، که سنتهاي خدا و رسول خدا (صلي الله عليه و آله )را احياء مي کنند. نه تکبر مي ورزند و نه بلند گرايانند و نه مردم را به زنجير مي کشند و نه فساد در روي زمين به راه مي اندازند. دل هاي آنان در بهشت است و بدن هاي آنان در کار و کوشش. [↑](#footnote-ref-7)
8. الصّدق لباسُ الدّین؛ صدق لباس و پوشش دین است» غررالکلم، ج1، ص125. عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی؛ غررالحکم ودررالکلم، مقدمه و تعلیق میرجلال الدین حسینی ارموی، (چاپ پنجم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، 1373) [↑](#footnote-ref-8)
9. صدق در لغت و واژه شناسى به معناى درستى، صحت، تمامیت و حقیقت است. این واژه به لحاظ معناى لغوى کاربردهاى گوناگونى دارد. اگر صدق درباره اعتقاد به کار رود، بدین معناست که آن اعتقاد با واقعیت مطابق است؛ اگر در مورد اظهار اعتقاد یا عقیده به کار رود، بدین معناست که گفته شخص مطابق اعتقاد وى بوده، او در اظهار عقیده خود نفاق نمى ورزد؛ اگر در مورد خبر به کار رود، بدین معناست که خبر با مخبرعنه مطابقت دارد؛ اگر در مورد انشا استفاده شود بدین معناست که انشاى شخص با نیت و قصد وى مطابق است و اگر در مورد عمل به کار رود، معنایش این است که آن عمل از همه جهات تام است و هکذا (مصطفوى، 1417ق، ج 6، ص 215ـ217). [↑](#footnote-ref-9)
10. اَلصِّدْقُ جَمَالُ الانْسَانِ وَ دَعَامَةُ الاَْیمَان:)راستی مایه زیبایی انسان و ستون ایمان است. غررالکلم ج3، ص143.

    و در نهایت آن را ملاک و معیار مسلمانی ذکر می کند:ملاک الاسلام صدق اللّسان.(30)راستگویی ملاک اسلام و مسلمانی است. [↑](#footnote-ref-10)
11. کَمَا لایَقُومُ الجَسَدُ اِلاّ بِالنَّفْسِ الْحَیَّةِ کَذلِکَ لایَقُومُ الدِّینُ اِلاّ بِالنِّیَةِ الصَّادِقَةِ وَ لاتَثبتُ النِّیَةُ الصَّادِقَة اِلاّ بِالعَقلِ؛(26)چنان که بدن جز با جان زنده قوام ندارد، دین جز با نیّت راست برقرار نمی گردد و نیّتِ راست هم جز با عقل ثبات نمی یابد. بحار الانوارج78، ص312. [↑](#footnote-ref-11)
12. . فَانَّ عَلِیّا بَلَغَ مَا بَلَغَ بِهِ عِنْدَ رَسوُلِ اللّهِ(ص) بِصِدْق اَلْحَدیثِ وَ اَدَاءِ اَلاَْمَانَةِ» (اصول کافی، ج2، ص85) [↑](#footnote-ref-12)
13. امیر مؤمنان(ع) چنین می فرمایند:"اَیُّهَا النّاس، اِنّی واللّهِ ما اَحُثُّکُم عَلی طاعَةِ الاّ وَأسْبِقَکُمْ اِلَیْهَا، ولاَ أنْهَا کُمْ عَنْ مَعْصِیَةٍ اِلاّ وَأتَنَاهی قَبْلَکُمْ عَنْهَا".

    ای مردم! به خدا سوگند من شما را به هیچ طاعتی وادار نمی کنم، مگر این که پیش از شما خود به آن عمل می کنم؛ و شما را از معصیتی نهی نمی کنم، مگر این که خودم پیش از شما از آن دوری می نمایم.(19) نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه 175. [↑](#footnote-ref-13)